

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بقی الکلام در چند وجهی که اضافه کردیم بر فرمایش شیخ اعظم بر اساس همان مبنای
ایشان که مقصود از «ما» در بقیه جملات فعل است بنابراین در «ما»ی ما لایعلمون هم
فعل است و وقتی فعل شد اختصاص به شبهات موضوعیه پیدا می‌کند و شامل شبهات
حکمیّه نمی‌شود.

یک راه همان بود که ایشان فرمود که سیاق اقتضاء می‌کند که «ما» ظهور داشته باشد و
مستفاد «ما» همان باشد که از بقیه هست. بنابراین کلام اصلاً معنایش همین است لیس
الا. اما دو سه تقریب دیگری بر اساس فرمایش ایشان عرض کردیم.

تقریب اول از آن توجیهات غیر فرمایش شیخ این بود که حالا اگر نگوییم حتماً ظهور پیدا
می‌کند «ما» در فعل ولی این «ما» محفوف به ما یحتمل القرینیه است که همان سیاق
باشد. سیاق اگر ایجاد ظهور قطعاً و جزماً نکند اما صلاحیت برای قرینیت دارد. و این
موجب این می‌شود که پس اطلاق برای «ما» منعقد نمی‌شود و انسان مردد می‌شود که
می‌خواهد چی بگوید؟ می‌خواهد همان فعل را بگوید که اختصاص به شبهات موضوعیه
داشته باشد؟ یا اعم از فعل می‌خواهد بفرماید که حکم را هم بگیرد؟ یا فقط حکم را
می‌خواهد بفرماید. فعل فقط، حکم فقط، اعم از این دو. انسان مردد می‌شود. قدر
متیقن... بنابراین که گفتیم قدر متیقن هم فعل نمی‌شود دیگه اگر مردد شد. چون یا فعل،
یا حکم، یا جامع بینهما است. حکم که فعل نیست بنابراین مجمل می‌شود، نه می‌شود در
شبهات حکمیّه به آن استدلال کرد، و نه در شبهات موضوعیه می‌شود به آن استدلال کرد.

این یک بیان. این بیان آیا تمام هست یا تمام نیست؟ جواب اولی که ممکن است بعضی
بدهند از این اشکال؛ این است که «ما» عموم و شمولش عمومی است نه اطلاقی. مثل
کل می‌ماند، اصلاً وُضِعَ «ما» برای هر چیز، نه چیز. موضوعاً له ما هر چیز است نه چیز تا
اطلاق بخواهیم بگیریم بنابراین عده‌ای که این جور قائل هستند در باب «ما» و «من» توی
موصولات که می‌گویند موضوعاً له آن عموم است؛ هر کس، هر چیز. علی هذا المبناء
اشکالی دیگه نیست چون احتیاج ندارد به مقدمات حکمت و اطلاق نیست که بگوییم این
«ما» محفوف بما یحتمل القرینیه که شد مگر این که گفته بشود که حتی اگر این چنین هم
باشد باز احتفاف بما یصلح للقرینیه مضر است. چرا؟ چون باید دید جایگاه قرینه، تصرف و
قرینیت بر کجای ذو القرینه است، فقط بر دلالت استعمالیه آن هست، یا نه بر مراد
جدی‌اش هست. «اکرم کل عالم» بله مراد استعمالی‌اش این است که هر عالمی را اکرام
بکن، اما آیا مراد جدی هم همین است و تخصیصی ندارد؟ یا ممکن است تخصیص داشته
باشد در مراد جدی؟ الا الفساق منهم مثلاً منفصلاً بگوید. احتفاف به قرینه بله نمی‌آید، اگر
به معنای هر چیز باشد بله در مراد استعمالی احتیاجی ندارد اما در مراد جدی که تطابق

این مراد استعمالی با مراد جدی باشد احتفاف به یک چنین قرینه‌ای ممکن است بگویند به آن ضربه می‌زند. به چه گفت آن ضربه نمی‌زند، به چه خواست آن ضربه می‌زند. بنابراین این جواب اگر مبنای آن را بپذیریم و ما بگویم موصولات موضوع له‌شان عموم است و بگویم معنایی است که احتیاج به مقدمات حکمت دارد اما در عین حال این اشکال در این جا وجود دارد که این جواب نمی‌تواند رافع اشکال باشد به خاطر این که احتفاف به قرینه گاهی در مراد استعمالی تأثیر می‌گذارد مثل این که کلامی محفوف است به چیزی که احتمال می‌دهیم قرینه باشد در مجاز در کلمه. یک وقت هم هست که نه، مجاز در کلمه می‌دانیم نیست اما نمی‌دانیم مراد جدی مطابق مراد استعمالی است و اصالۃ التطابق دارد یا ندارد و این قرینه می‌خواهد در آن جا کارایی داشته باشد.

این راه اول و مناقشه‌اش. که این هم خیلی به درد می‌خورد. خود این چیزهایی که این جا گفته می‌شود این‌ها قواعد سیاله است ما در همه جای استفاده از مکالمات و کلمات این مطالب وجود دارد.

و جواب دوم این است که اگر فعل باشد امر از این که خارج نیست یا فعل مراد است، یا حکم مراد است یا جامع. اگر حکم مراد باشد خیلی خیلی خوبه، استدلال تمام است. اگر جامع هم مراد باشد باز استدلال تمام است. اگر فعل هم مراد باشد در بیانات سابق بعضی راه‌حل‌هایی بود که می‌گفتند حتی اگر فعل مقصود باشد شبهه حکمیه را می‌گیرد. بنابراین براساس آن تصویری که در سخن اول شیخ، بزرگانی داشتند که مراد بودن فعل منافاتی ندارد با شمول نسبت به شبهات حکمیه اگر کسی آن حرف‌ها را هم بپذیرد می‌تواند این جا تخلص بجوید.

بیان دوم و وجه دوم این هست که این «ما»ی موصوله در این جا اطلاق بر آن منعقد نمی‌شود چرا؟ چون قدر متیقن در مقام مخاطب وجود دارد. قدر متیقن در مقام مخاطب چون سخن از فعل است و در اکثر این فقراتی که در این حدیث شریف هست قدر متیقن این است که چیزی که موافق سیاق هست این اراده شده حالا ممکن است مازاد هم اراده شده باشد. نمی‌گوییم که سیاق اقتضاء می‌کند که طابق النعل بالنعل هر چی از بقیه اراده شده از این هم اراده شده، این را نمی‌گویند ولی این را می‌گوییم که آن قدر متیقن حتماً آن اراده شده حالا با ضمیمه، با اضافه یا فقط. بنابراین این می‌شود قدر متیقن در مقام مخاطب و بنا بر مسلک بزرگانی مثل محقق خراسانی انعقاد اطلاق متوقف است بر عدم قدر متیقن در مقام مخاطب. پس نمی‌توانیم به «ما»... جوابی که در بخش قبل دادیم، در توجیه قبل دادیم که یکی بگوید این عموم هست و احتیاج به مقدمات حکمت ندارد، آن جوابش... اگر آن را گفتیم این جا می‌توانیم به آن جواب بسنده کنیم. دیگه آن اشکالی که آن جا کردیم این جا نمی‌آید. چون آن جا می‌گفتیم احتفاف به مایصلح للقرینه است، اما این جا که دیگه این حرف را نمی‌زنیم که. در این صورت این حرف را نمی‌زنیم که احتفاف بما یحتمل القرینه دارد. این جا می‌گوییم بله، می‌گوییم یعنی هر چیزی که نمی‌دانیم حالا قدر متیقن آن هم عبارت باشد از فعل. حکم را می‌گیرد، فعل را هم می‌گیرد. هر چیزی که نمی‌دانیم. قدر متیقن مثل این که بگوید «اکرم کل عالم» قدر متیقن آن اعلم اورع است. این مانع نمی‌شود که بقیه را نگیرد که. قدر متیقن، وجود قدر متیقن در عمومات که مانع نیست، عموم را خراب نمی‌کند، در اطلاق است که خراب می‌کند. در عموم خراب نمی‌کند پس بنابراین آن مینا که کسی بگوید عمومش وضعی است این ... و این مباحث ادبی است که در فقه و اصول اثر دارد، اجتهاد در آن جا در این جا اثر دارد که توی آن جا بگویم موضوع له این‌ها چیه، آیا عموم است یا معنای طبیعت

است که باید اطلاق در آن جاری باشد.

مطلب دوم این است که سلمنا و آما که عمومش حالا فرضاً شمولش عمومی نباشد بلکه اطلاقی باشد، این مینا که قدر متیقن در مقام مخاطب مضر به انعقاد اطلاق است، درسته این مینای بعضی از بزرگان اصول است مثل آقای آخوند ولی مینای مرضی نیست و اکثر محققین این مینا را از ایشان نپذیرفتند و در محل خودش ثابت است که قدر متیقن در مقام مخاطب مضر به انعقاد اطلاق نیست. پس بنابراین این راه دوم هم می‌شود از آن تخلص کرد این بیان دوم را.

سؤال: ...

جواب: چرا دیگه در مقام مخاطب... تا چی معنا بکنید. در مقام مخاطب این قدر متیقن است که می‌خواهند حکم روی آن بیاورند.

سؤال: ...

جواب: عرض می‌کنم قدر متیقن در مقام مخاطب چه معنایی دارد؟ یکی این است که چون آن مورد سؤال او هست پس بنابراین متکلم هم مورد سؤال را می‌خواهد جواب بدهد. حالا و ما جاء یا نه فقط آن را. پس مخاطب اصلاً تحقق برای جواب به این. حالا مازادش ممکن است تفضل باشد، چون از این سؤال کرده. خطاب اصلاً برای این به وجود آمده حالا ممکن است مازاد را هم بگوییم. یا نه وقتی می‌خواهند این حکم را بگویند اولی بالجعل بهذا الحكم این هست از بین این‌ها. پس این قدر متیقن در مقام مخاطب با دیگری و افهام به دیگری و انتقال مفاد به دیگری ما هو الأولى بالافهام آن این است چون مصحلتش مسلم است کذا است یا مورد ابتلاء است یا بیشتر مورد ابتلاء است، این می‌شود اولی بالافهام. ولو کسی از آن سؤال نکرده باشد ولی این اولی بالافهام است نسبت به آن. یا این که نه هیچ کدام از این دو تا نیست، نه او سؤال کرده نه این اولی بالافهام است اما خصوصیات کلام و این که سخن راجع به این مسائل بوده که این سنخ و این حصه در بقیه بوده مثل این جا که فعل باشد این اقتضاء می‌کند که این هم همین باشد. قدر مسلم این را می‌خواهند بگویند که با همسایه‌هایش، با این ور و آن ورش جور در بیاید. بیگانه از این ور و آن ور نباشد.

بیان سوم که این بیان دوم را گمان می‌کنم آن موقع ظاهراً نگفتم. حالا آقا استوار که تشریف ندارند، بیان اول را گفته بودیم که محفوف بما یحتمل القرینیه است، این دومی را شاید قدر متیقن در مخاطب جزم ندارم که قبلاً گفته باشم. اما سوم که قبلاً گفته بودیم.

سوم این بود که اخراج و عدم ارائه ما یقتضیه السیاق مستعجل. مثل تخصیص مورد می‌ماند، مثل اخراج مورد می‌ماند، وقتی که این طور شد پس باید بگوییم سیاق اگر ظهور نیافریند حالا حداقل این جوری است که آن ما یقتضیه السیاق جوری و به مثابه این می‌شود که عدم اراده آن بالمره این استهجان دارد، خلاف عرف محاوره است. پس وقتی فعل اراده شد دیگه می‌گوییم حکم نمی‌شود اراده بشود. چرا؟ چون مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنا است. به چه بیان؟ به این بیان که اسناد رفع به حکم اسناد بما هو له است. حکم به دست شارع است، وجود و عدمش. یرفعه، یضعه. حقیقتاً می‌تواند آن را بگذارد، آن را رفع کند، می‌تواند آن را بردارد چون دستور فعل اوست، محصول جعل اوست و هذا. اما فعل که کار خارجی است، اسناد رفع به آن حقیقی نیست

به نحوٍ بالرعاية و العناية باید درستش کنیم که گفتیم حالا چه جوری. می‌گوید آقا این شرب خمر نیست. شرب خمر که هست، می‌گوید این نسیان نیست، رُفع عن امتی نسیان. نسیان توی امت پر هست. پر اضطرار است، پر اکراه است، پر از خطا است، ... یا حسد، طیره، این‌ها که هست. پس اسناد رفع به این‌هایی که وجداناً وجود دارد اسنادی است به غیر ما هو له. به یک عنایتی است. اسناد به حکم چون حکم به دست شارع اسناد به ما هو له است. وقتی این طور شد این اسناد رفع به تسعه، به این‌ه تا یک اسناد که بیشتر نیست واقع الاسناد. واقع الاسناد اسناد به ما هو له، و به غیر ما هو له دو سنخ است، دو نحو اسناد است، دو جور نسبت است. مثلاً مثل نسبت ظرفیت و نسبت ابتدائیت. هر دو در مفهوم نسبت شریک هستند اما در واقع النسبه این‌ها با هم تفاوت دارند. ما یک نسبت توی خارج نداریم که هم نسبت ظرفیه باشد هم ابتدائیه باشد. این نمی‌شود. پس جامع ندارند این دو تا، دو سنخ هستند. آن نسبتی که الان می‌گوید «رفع عن امتی تسعة» بین رفع و تسعه محقق می‌شود توی این کلام، یا باید نسبتی باشد که سنخش جوری باشد که می‌شود بین حکم و رفع باشد یا باید نسبتی باشد که سنخش جوری باشد که بین رفع و فعل و آن‌ها باشد. اگر بخواهد این نسبت که دال بر آن هیأت است... هیأت جمله فعلیه است. اگر بخواهد این نسبت در هر دوی این‌ها استعمال شده باشد استعمال لفظ در اکثر از معنا است. اگر بخواهد در جامع این‌ها استعمال شده باشد جامع وجود ندارد. این جا که جامع ندارد. بله جامع مفهومی دارند. مفهوم نسبت که نسبت ایجاد نمی‌کند که. این جا واقع النسبه باید بین مفردات قرار بگیرد تا مفردات را به هم منسلک کند، منضم بکند، جمله تشکیل بشود، مفهوم که خودش در کنار این‌ها است. پس بنابراین نمی‌شود این جا هم حکم مقصود باشد، هم فعل مقصود باشد، این نمی‌شود. و از آن طرف فعل مقصود بودن مسلم است چون اخراج الفعل و عدم ارادة الفعل مستهجن است بعد از آن یقتضیه السیاق. بنابراین فرمایش شیخ اعظم به کرسی می‌نشیند که بگویم این روایت فقط متعرض شبهات موضوعیه است و ربطی به شبهات حکمیه ندارد. پس اثبات برائت در شبهات حکمیه نمی‌شود.

این هم بیانی است براساس همان اندیشه شیخ قدس سره که بالاخره از وحدت سیاق حالا استفاده در آن می‌شود. حالا همه این بیانات، آن خمیرمایه اصلی آن وحدت سیاق است. یک تأثیری این جا این وحدت سیاق می‌گذارد حالا یا به نحو اول یا به نحو دوم، یا سوم یا این چهارم که حالا داریم می‌گوییم. از این می‌شود تخلص کرد؟ این اشکال دقیقی است که چه جوری باید تخلص کرد از این.

راه‌هایی برای تخلص وجود دارد:

یک راه این است که براساس آن چه که آن جا گفته شد که آن راه.... که بابا ما نمی‌گوییم حکم مقصود است. ما می‌گوییم همان فعل مقصود است، فعل را هم اخراج نمی‌کنیم از جمله، ولی می‌گوییم وقتی فعل مقصود شد کفانا. فعل حتماً این جوری نیست که ملازمه دارد شبهه موضوعیه بشود. می‌شود فعل اراده بشود و شبهه حکمیه هم باشد. فعلی را که نمی‌دانی حلال و حرام... حلال و حرامی را که نمی‌دانی، حلال فعل است دیگه. این بیان میرزای شیرازی تقریباً این بود که دیگه؛ حلال و حرامی را که نمی‌دانی برداشته شد. حالا حلال و حرامی که نمی‌دانی به خاطر اشتباه امور خارجیه نمی‌دانی یا به خاطر فقدان نص، تعارض نص، اجمال نص و به نحو شبهه حکمیه نمی‌دانی. حلال و حرامی را که نمی‌دانی. اگر این را تصویر کردیم چه اشکالی دارد فعل مقصود است ولی فعل یعنی این. این هم مصداق فعل است. حلال و حرامی را که نمی‌دانیم برداشته شده است.

پس این را اگر ما تصویر کردیم و اشکالات ... و تخلص جستیم از اشکال محقق خراسانی بر این مقاله و محقق اصفهانی بر این مقاله که آن‌ها گفتند با این، وحدت سیاق یک جور دیگه خراب می‌شود. اگر تخلص کردیم خیلی، پس بنابراین مهم است که آن راه‌های قبلی را آقایان اتخاذ مینا کنند که آن جا را قبول کردند یا نکردند. که ما تقویت می‌کردیم که می‌شود این جوری. این یک راه برای جواب.

راه دوم برای جواب این است که در این جا اسناد رفع به مجموع داده شده، یعنی کلمه رفع تکرار نشده؛ رفع ما استکرها علیه، رفع ما اضطروا الیه، رفع ما لایعلمون. این جوری که توی حدیث نیست. فرموده «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ» بعد این تسعه را بدل تفسیر و تفصیل برای آن آورده. تَه تا چیز را، آن تسعه را شمرده. بنابراین رفع به چی نسبت داده شده؟ به تسعه که توی این تسعه ترکیب شده همه ما له الرفع و ما لا رفع له، آن که نسبت رفع به آن نسبت به ما هو له است و آن که نسبت رفع به آن نسبت به ما لا هو له است جمع شده. در این جور موارد نسبت قهراً می‌شود نسبت چی؟ الی غیر ما هو له. اگر شما جمع کردید بین ما هو له، غیر ما هو له، مجموعه این غیر ما هو له می‌شود، تابع اخص مقدماتش می‌شود. انهلالی که نیست، این مجموعه بالاخره می‌شود چی؟ چیزی که تشکیل شده از ما هو له و غیر ما هو له، می‌شود غیر ما هو له. و این جا این چینی است بنابراین خطای شما در این است که آمدید نسبت به رُفِع را با کل واحد من تسعة و تسعه دارید حساب می‌کنید. بعد می‌آید سر ما لایعلمون می‌گویید اگر هم فعل مقصود باشد، هم حکم مقصود باشد این رفعی که به ما لایعلمون نسبت داده شده لازم می‌آید استعمال لفظ در اکثر از معنا بشود به آن بیانی که گفته شد. نه این جور که نیست، بعد بیاید بگویید پس بنابراین از «ما» ی ما لایعلمون باید فقط فعل مقصود باشد به خاطر این که اخراج فعل قبیح و مستهجن است. نه، اصلاً به این‌ها تک تک نسبت داده نشده تا بخواهد این محاسبات را شما در میان بیاورید. نه، به تسعه نسبت داده شده که تسعه چه بخواهیم چه نخواهیم مجموعه‌ای از ما هو له و ما لا هو له است. این تسعه این چینی است.

این هم به خدمت شما عرض شود که چون... این جهت را هم اضافه بکنیم که ما استکرها علیه، ما اضطروا الیه، ما لایطیقون، این‌ها حتماً توی تسعه هستند دیگه. آن فعلی که اکراه بر آن شده فعل خارجی است، اسناد رفع به آن اسناد به غیر ما هو له است. یعنی حکمش را برداشتیم، یعنی عقابش را برداشتیم. بالاخره یک شکلی آن‌ها مقصود است آن وقت نسبت به این داده شده. در حسد و طیره و وسوسه هم همین جور است. پس تسعه چون هست و ...

سؤال: منظور از ... یک اسنادی است که طرش ...

جواب: آره تسعه است.

سؤال: پس یک اسناد بیشتر نیست؟

جواب: آره یک اسناد است.

سؤال: ... روشن است که این رفع انهلالی می‌شود و نمی‌خواهد تسعه بما هو تسعه را بردارد. بلکه می‌خواهد نسبت رفع ...

جواب: آن‌ها تحلیلی است نسبت کلام نیست.

سؤال: ...

جواب: نه،

سؤال: ...

جواب: ببینید همان جور که در اشکال توضیح داده می‌شد واقع النسبة که کلام با آن دارد انسجام پیدا می‌کند و کلام درست می‌شود آن بین رفع و تسعه است چون رفع که به آن‌ها نسبت داده نشده که بخواهد یک نسبتی ایجاد بشود. بله شما وقتی به تسعه نسبت داده شد تحلیل می‌کنید می‌گویید این هم فرد تسعه است، آن هم فرد تسعه است، مثلاً وقتی که می‌گویید «اکرم کل عالم» این جا به تعداد عالم‌ها که نسبت نیست توی کلام. یک نسبت است. یک نسبت جزئی حقیقی بیشتر در کلام نیست و آن بین اکرم و کل است. نسبت مفعولی بین اکرم و لک ایجاد می‌شود که آن کلام‌ساز می‌شود، انسجام بین مفردات ایجاد می‌کند و کلام درست می‌شود. حالا میلیاردها عالم داشته باشیم در خارج، میلیاردها نسبت که این نیست.

سؤال: ... شما گفتید یک نسبت است یا نه نسبت است؟

جواب: آن جا هم باید ببینیم... آن باز فرق می‌کند. آن چون در حکم تکرار است، نه بدل در حکم تکرار نیست، آن نسبت دیگری دارد، نسبت بدل و مبدل منه نسبت آخری.

سؤال: نسبت هست یا نه؟

جواب: نه نسبتش بدل و مبدل است. نه نسبت رفع به این. یک نسبتی رفع دارد با مبدل منه مثل تمیز می‌ماند. شما اگر تمیز آوردید گفتید که رأیت زیداً راکباً. حالا این راکباً یا صفت خودتان باشد که رأیت در حالی که راکب بودم یا صفت زید باشد، حال از زید باشد. وقتی حال می‌آورید یا تمیز می‌آورید این تمیز و حال باعث نمی‌شود که آن نسبت... بله یک نسبت آخری است، نسبت حالیه است، نسبت تمیزیه است اما آن نسبتی که بین فاعل و فعل انجام شده، بین رأیت و زید ایجاد شده آن نسبت آخری است. این جا هم همین جور است، نسبت بین رفع و تسعه یک نسبت است، آن‌ها دیگه تطبیقی و تحلیلی است. آن بقیه نسبت‌ها تطبیقی و تحلیلی است. این جور خواستند محقق آخوند، محقق خوبی قدس سرهما این بیان را این‌ها، این بزرگان پسندیدند و این را صحیح می‌دانند و به خاطر این ما در این جا و چون این بیان آن‌ها ندارند. ولی داریم از آن بیان‌شان در این جا استفاده می‌کنیم و در اشکالی شبیه این اشکال در جای دیگری تخلص جستند. آیا این کلام تمام است یا کلام تمام نیست ان شاءالله فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.